

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

عرض شد که قاعده عام در زیادی جزء در مرکبات اعتباری اگر دلیل جزء اجمال داشت، زیادی مبطل نیست مگر در تعبدیات آنجا که زیادی به قصد تشریع باشد که در آن صورت مبطل است. در خصوص نماز و طواف هر چند بحث فقهی بود اشاره کردیم که ادله خاص در نماز غیر از این قاعده عمومی مطلبی را بیان می کند، ادله خاص را بررسی کردیم و از جمع بین ادله در باب نماز سه تا نتیجه گرفتیم:

نتیجه اول: گفتیم اگر زیادی عمدی باشد چه در ارکان و چه در غیر ارکان، در نماز مبطل است دلیل بر این حکم اطلاق حدیث «**من زاد فی الصلاة فعلیه الاعاده**» بدون مزاحم و معارض بود. زیادی عمدی مبطل است.

نتیجه دوم: زیادی سهوی در ارکان مبطل است به حکم دو دلیل، یکی اطلاق «**من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده**» و نیز عقد مستثنی در حدیث لاتعداد که می گوید زیادی سهوی در ارکان مبطل است.

نتیجه سوم: زیادی سهوی در غیر ارکان، حدیث «**من زاد فی صلاته**» می گفت مبطل است و حدیث لاتعداد می گوید مبطل نیست، با توضیحاتی که بیان شد حدیث لاتعداد عمومش بالوضع است لذا دلالتش قویتر است از حدیث من زاد، لذا زیادی سهوی در غیر ارکان داخل در حدیث لاتعداد است و می گوئیم زیادی سهوی در غیر ارکان مبطل نیست.

(نکته ای که دیروز اشاره کردیم که دلالت الای استثنائیه بالوضع است بر اخراج مستثنی از مستثنی منه و محدوده مستثنی منه غیر از مورد مستثنی است، حتما بحث مفاهیم را مراجعه کنند اشکالات دوستان وارد نیست چون توضیحات را در آن بحث مفاهیم مطرح کرده ایم).^۲

۱ - جلسه ۱۳ - مسلسل ۲۲۸ - سه شنبه - ۱۴۰۰/۰۸/۰۴

۲ - الحاقی از بحث مفاهیم - جلسه چهارصد و هفتاد و سوم (۱۱) دوشنبه - ۹۵/۷/۵ - ۱۴۳۷/۱۲/۲۴

مورد پنجم: مفهوم استثناء

استثناء یعنی اخراج، اقتطاع، قطع و جدا کردن شیئی از شیئی. برای تحریر محل نزاع دو نکته را بیان می کنیم:
نکته اول: اقسام الای

در کتب ادبی گفته می شود الای بر دو قسم است، وصفیه به معنای غیر. «لو كان فيها آلهة إلا الله لفسدتا». «لو كان معنا رجل إلا زيد لغلبننا». «لک عندی عشره دراهم إلا درهم». در بحث مفهوم استثناء اگر از الای استثنائی بحث می کنیم الای وصفیه به معنای غیر از محل بحث خارج است زیرا در حقیقت یک وصف است برای موضوع یا متعلق. اگر از مفهومش بخواهد بحث شود داخل در مفهوم وصف است. (قسم دوم الای استثنائی است).

نکته دوم: اقسام استثناء

استثناء بر دو قسم است:

قسم اول: استثناء از سلب و نفی است. «لایجوز تصدیق المخبر إلا الثقة». مستثنی منه حکم سلبی است. از آن اقتطاع و استثناء می کنیم.

قسم دوم: استثناء از ایجاب است. مستثنی منه ایجاب است. «اکرم الفقراء إلا فساقهم».

در هر دو قسم بحث است که آیا استثناء سواء از ایجاب یا سلب مفهوم دارد یا خیر؟ یعنی آیا نسخ حکم قبلی از مستثنی نفی می شود، «لایجوز تصدیق مخبر إلا ثقة، فإنه يجوز تصدیقه»، «اکرم الفقراء إلا فساقهم». آیا این جمله مفهوم دارد؟ یعنی استفاده می کنیم «فلا یجب اکرام فساق الفقراء». این جمله دو ملول دارد که «لایجب اکرام فساق الفقراء» یا نه نسبت به اکرام فساق از فقراء این دلیل ساکت است می گوید به فساق از فقراء کاری ندارم و اثبات یا نفی به دلیل دیگر است.

این دو قسم از استثناء را به جهتی جداگانه باید بحث کرد زیرا در روش استدلال متفاوت است و حتی قائل به تفصیل بین این دو قسم هم داریم مانند شهید صدر.

بررسی قسم اول از استثناء

اما قسم اول که استثناء از سلب و نفی است. نسبت به این قسم لااشکال در ثبوت مفهوم برای این جمله به این معنا که ظهور الای در اخراج مستثنی است از حکم مستثنی منه در نتیجه نفی در نفی می شود اثبات و ثابت می کند حکم مستثنی منه از مستثنی منتهی است و نفی در نفی اثبات غیر از انتفاء حکم گذشته برای مستثنی است. می گوید خراسانی ها نیامدند جز زید یعنی زید آمد. دلالت استثناء در موارد سلب بر مفهوم گفته شده است احتیاج به دلیل ندارد و قضایا قیاساتها معها. لکن بعضی از اصولیین مانند صاحب فصول به دلیلی استدلال کرده اند.

صاحب فصول فرموده اند استثناء از نفی مفهوم دارد و الدلیل علیه کلمة التوحید است لا إله إلا الله، ملاک برای اینکه شخصی قائل به وحدانیت است را اسلام کلمه توحید قرار داده، این جمله در صورتی علامت توحید است که استثناء مفهوم داشته باشد و الای علامت توحید نیست. اگر

این جمله مفهوم نداشته باشد یعنی الهی نیست الای الله یعنی نسبت به الله ساکت هستیم ممکن است الله باشد اما نسبت به الله ساکتیم اگر مفهوم نباشد باید به دلیل دیگر ثابت کرد. لذا می فرمایند اگر مفهوم در این جمله نباشد وجود الله اثبات نمی شود، این مفهوم است که ثابت می کند لا إله إلا الله. هیچ معبودی نیست مگر خدا یعنی الله که هست. نفی حکم سابق است که نفی در نفی می شود اثبات. پس از اینکه اقرار به وجود خدا با کلمه توحید است معلوم می شود استثناء از نفی مفهوم دارد. (آیا اینجا شخص الحکم است یا نسخ الحکم؟)

در مقابل به جناب ابی حنیفه نسبت داده شده که قائل است استثناء از نفی مفهوم ندارد و اثبات نیست و گفته شاهدش این است که نبی مکرم اسلام فرموده «لا صلاة إلا بطهور»، اگر استثناء از نفی اثبات باشد و مفهوم داشته باشد معنای جمله این است که هویت صلاة نیست مگر به طهور که مفهومش می شود اینکه اگر طهور باشد هویت صلاة هست. این هم صحیح نیست که اگر طهور باشد صلاة هست. آیا اگر کسی وضو گرفت صدق صلاة می کند. پس معلوم می شود این جمله مفهوم ندارد. و ساکت است نسبت به صدق صلاة.

در جواب او گفته‌اند این‌گونه جملات در حقیقت استثناء نیست بلکه ارشاد به شرطیت است. لاصلاة إلا بطهور یعنی نماز جامع و کامل بدون طهور نمی‌شود. به حیثی که اگر طهور نباشد صلاتی نیست. در مقام بیان صرف شرطیت است. لذا اینجا از این‌گونه استثنائات توقع مفهوم نداریم.

اما قسم دوم که آیا استثناء از ایجاب مفهوم دارد یا نه؟ اکرم الفقراء الا فساquem. آیا این دلیل دو مدلول دارد که ایجاب اکرام الفقراء و لایجب اکرام الفساق که جمله دوم می‌شود مدلول مفهومی که لاتکرم فساق الفقراء یا نه این جمله یک مدلول بیشتر ندارد که واجب است اکرام فقراء غیر فاسق. نسبت به فقراء فاسق چگونه است؟ این جمله ساکت است ممکن است به یک ملاک دیگر مولا فساق فقراء را به ملاک سیادت واجب الإکرام بداند. مشهور اصولیین در قسم دوم هم قائل به مفهوم‌اند. بعضی محققین از اصولیین در این قسم دوم مناقشه کرده‌اند. حداقل مانند شهید صدر در بعضی کلماتشان حلقه ثالثه با مباحث درس خارج مقارنه شود تاریخیا هم بررسی شود که ظاهر را حلقه ثالثه بعد از مباحث خارج است. در بحث قائل به مفهومند و در حلقه ثالثه قائلند مفهوم ندارد. ایشان در یک بحث می‌فرمایند استثناء از نفی بدون شبهه مفهوم دارد که قسم اول بود و استثناء از نفی اثبات است. لکن در استثناء از ایجاب ملاک داشتن مفهوم ثابت نیست لذا نمی‌توانیم ادعا کنیم استثناء از ایجاب دارای مفهوم است. در بعضی دیگر از کلماتشان تصریح دارند استثناء سواء من النفی أو من الإیجاب مفهوم دارد. ممکن است نسبت به قسم دوم ادله بعضی اعلام را اشاره کنیم و بعد نظریه خودمان را بیان کنیم.

جلسه چهارصد و هفتاد و چهارم (۱۲) دوشنبه ۹۵/۷/۲۶ - ۱۴۳۸/۱/۱۵

بررسی مفهوم استثناء

اشاره کردیم استثناء گاهی وصف است برای موضوع یا متعلق و استثناء ربطی به حکم و نسبت حکمیه ندارد که از این استثناء چه به عنوان إلا یا به عنوان غیر تعبیر می‌کنند به وصفیه، مانند «اکرم العالم غیر الفاسق» که غیر الفاسق اقتطاع و اخراج است و با یک مفهوم اسمی وصف برای عالم است یا مانند «لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدنا» یعنی غیر الله. اگر استثناء قید و وصف برای یک موضوعی باشد می‌شود مانند سایر قیود موضوع و داخل در مفهوم وصف که قبلاً بررسی شد.

اما اگر استثناء به لحاظ حکم و نسبت حکمیه باشد «اکرم العلماء إلا الفساق منهم» که فساق اخراج حکمی است از تحت العلماء. در این استثناء بحث است که مفهوم دارد یا خیر؟

به عبارت دیگر همان بحثی که در مفهوم غایت مطرح بود اینجا هم مطرح است که آیا استثناء اخراج است از شخص الحکم یا سنخ الحکم، یعنی نقیض سنخ الحکم که برای مستثنی منه ثابت است را برای مستثنی اثبات کن تا بشود مفهوم. در مبحث استثناء چنانکه سابق هم اشاره شد به جهت تفاوت در شیوه استدلال استثناء را به دو قسم تقسیم می‌کنیم:

قسم اول: استثناء از سلب و نفی مفهوم دارد.

مانند «لایجب إکرام العلماء إلا الفقهاء منهم». بدون شک اگر استثناء از سلب و نفی باشد حتماً دلالت بر مفهوم دارد و مفادش این است که سنخ نقیض حکم مستثنی منه برای مستثنی ثابت است. یعنی گویا این دلیل حاوی دو حکم است: «لایجب إکرام العلماء» و «یجب إکرام الفقهاء من العلماء». دلیل بر این مطلب این است که اگر استثناء از سلب و نفی باشد ملاکی را که در باب مفهوم ذکر کرده‌ایم اینجا کاملاً قابل تطبیق است. ملاک در باب مفهوم این بود که در منطوق اثبات کنیم سنخ الحکم را، آنگاه مفهوم هم می‌شود انتفاء سنخ الحکم و قابل اثبات است. اگر استثناء از سلب و نفی باشد سنخ الحکم در منطوق استفاده می‌شود به دلالت عقلیه مستند به دلالت وضعیه. در مفهوم شرط و غایت سنخ الحکم را استفاده می‌کردیم به اطلاق و مقدمات حکمت اما در مفهوم استثناء از سلب مسئله بالاتر است، به دلالت عقلیه مستند به دلالت وضعیه سنخ الحکم را استفاده می‌کنیم.

توضیح مطلب: در مستثنی منه وقتی جمله سالبه است سلب الطبیعة به انتفاء جمیع الأفراد است، به انتفاء جمیع حصص است، وقتی گفته می‌شود لایجب اکرام العلماء به دلالت وضعیه دلالت می‌کند که همه حصص و افراد وجوب اکرام از علما سلب شده است. وقتی در مستثنی منه سنخ الحکم و سلب طبیعت و سلب جمیع افراد اکرام مورد ملاحظه بود مستثنی نفی در نفی است که می‌شود اثبات، یعنی همان سنخ الحکم که در مستثنی منه نفی شده بود همان سنخ الحکم برای مستثنی اثبات می‌شود. در حقیقت مستثنی اثبات همان حکمی است که در مستثنی منه نفی شده، اگر آن سنخ باشد اثبات حکم هم در مستثنی سنخ الحکم است و اگر شخص باشد هم همین‌طور. اگر مستثنی منه جمله سالبه باشد سلب طبیعت به سلب جمیع افراد است پس مقصود در مستثنی منه سلب همه حصص اکرام است از علما و نفی در نفی اثبات است و مستثنی می‌شود اثبات سنخ الحکم برای مستثنی منه که این همان مفهوم است. لذا گفتیم اگر استثناء از سلب و نفی باشد لامحاله استثناء دال بر اثبات سنخ الحکم است آن هم به دلالت عقلیه مستند به وضع لذا مفهوم دارد.

بله در مواردی استثناء از نفی است لکن قرینه داریم که با استثناء نمی‌خواهند عموم سلب را اثبات کنند، استثناء برای بیان شرطیت مستثنی برای مستثنی منه است، اگر چنین قرینه ای بود استثناء از سلب معنا ندارد. چند مثال را اصولیین مانند محقق خونی مطرح می‌کنند:

مثال اول: «لاصلاة إلا بطهور»، جناب ابوحنیفه می‌گفت اگر مفهوم داشته باشد طهور همه صلاة است و اثبات سنخ الحکم است برای طهور پس مفهوم ندارد. پاسخ این است که اینجا جمله استثناء از سلب مقصود استثناء از عموم السلب نیست بلکه به عبارت علمی استثناء از سلب العموم است و نفی عموم اثبات به نحو موجه جزئی است و به عبارت روان تر مولا در مقام بیان عموم السلب نیست بلکه در مقام بیان شرطیت است و می‌خواهد بگوید در ماهیت صلاة طهور شرط است، وقتی با کلیشه استثناء در مقام بیان شرطیت است دیگر مفهوم ندارد. مثال دوم: «لاأکل الطعام إلا مع الملح»، این جمله اثبات سنخ الحکم برای مستثنی نیست که هر غذای نمکی را من می‌خورم بلکه می‌خواهد بگوید غذایی را که می‌خورد باید نمک داشته باشد و بیان شرطیت است و مفهومی نیست.

مثال سوم: «لاأقرأ کتاباً إلا کتاب الفقه»، مفهوم ندارد اگر مفهوم داشت یعنی همه کتابهای فقهی را می‌خوانم، خیر می‌گوید من ذوقم چنین است که فقط کتاب فقهی می‌خوانم نه اینکه همه کتابهای فقهی را می‌خوانم.

نتیجه: در قسم اول اثبات کردیم علی القاعده اگر استثناء از سلب و نفی باشد استثناء مفهوم دارد و دال بر اثبات سنخ الحکم است برای مستثنی مگر در جایی که قرینه داشته باشیم جمله استثناء از عموم السلب نیست و برای بیان شرطیت است. دلیل آن روشن است منطوق چون سلب الطبیعة است، سلب الطبیعة به جمیع افراد است که خودش سنخ الحکم می‌شود.

قسم دوم: استثناء از ایجاب

مانند «اکرم العلماء إلا الفساق منهم». آیا این جمله مفهوم دارد یا خیر؟ اگر مفهوم داشته باشد یعنی هیچ حصه‌ای از حصص اکرام برای عالم فاسق ثابت نیست عالم فاسق سنخ حکم اکرام از او منتفی است. اگر بخواهیم در این قسم مفهوم را اثبات کنیم لامحاله باید در منطوق اثبات کنیم سنخ الحکم را تا بعد بگوییم مفهوم نفی سنخ الحکم است از مستثنی تا بشود مفهوم. اینجا برای اثبات اینکه در مستثنی منه مقصود سنخ الحکم است مقداری چالش وجود دارد لذا قبلاً هم گفتیم می‌بینیم فردی مانند شهید صدر در دروس خارج‌شان در این قسم برای استثناء مفهوم قائل می‌شوند و لکن در حلقه سوم که علی ما ذکره یکی از اعظم تلامذه ایشان آخرین انظار ایشان است قائل می‌شوند استثناء از جمله موجه مفهوم ندارد.

در بحث طواف هم بحث فقهی نمی‌کنیم و در کتاب الحج مباحث را اشاره کرده‌ایم و الان بررسی نمی‌کنیم.

این تمام کلام در تنبیه دوم که زیادی جزء سه مرحله را تا اینجا بررسی کردیم:

مرحله اول: در زیادی جزء ابتدا باید به دلیل مراجعه کرد و اگر دلیل بشرط لای از زیاد بود می‌گوییم زیاد مبطل است اگر دلیل جزء لا بشرط از زیاد بود مثل ذکر، تکرار کند مشکل ندارد.

مرحله دوم: اگر دلیل اجمال داشت نوبت به اصول عملی می‌رسد، جمعی کما هو الحق می‌گفتند اصل برائت جاری می‌کنیم از تنقید جزء به عدم الزیاده و نتیجه می‌گیریم زیاد مبطل نیست، بعضی از اعلام حفظه الله می‌گفتند نوبت به اصل اشتغال می‌رسد که بیان ایشان را نقل و نقد کردیم.

مرحله سوم: گفتیم دو باب است از این قاعده عمومی استثناست یکی باب نماز و دیگری طواف که باب نماز را به صورت به تفصیل بررسی کردیم. تنبیه دوم تمام شد.

تنبیه سوم: تعذر جزء یا شرط

در مرکبات اعتباری اگر جزء یا شرطی متعذر شد ممکن نبود انسان اتیان کند یا متعسر بود و عسر و حرج داشت، در نماز قیام ممکن نبود، (در مثال مناقشه نکنید و اینجا دلیل خاص داریم) بحث این است اگر جزئی از اجزاء مرکب اعتباری متعذر شد آیا بقیه اجزاء اتیان واجب است یا نه تکلیف بالکل از گردن انسان ساقط است؟ این بحث هم در فقه بسیار مبتلی به است.

شاید آن تحلیل و نگاهی که سبب شده بعضی از محققین بگویند این جمله مفهوم ندارد این است که گفته‌اند ما وقتی این جمله را تحلیل می‌کنیم استثناء در این جمله قید موضوع است و در این صورت می‌شود یک وصف و ما در جای خودش ثابت کردیم وصف مفهوم ندارد. به این بیان که گویا می‌گویند اکرم العلماء إلا الفساق منهم برگشتش به این است که مولا گفته است يجب إكرام العلماء المستثنى منهما الفساق، المخرج عنهم الفساق، لذا دو نکته دارند: اول: اینجا در مستثنی منه سلب الحكم نیست که بگویند سلب الطبيعة بسلب جميع الأفراد است پس مقصود سنخ حکم است. پس اولاً يجب إكرام العلماء مقصود سنخ الحكم نیست شاید شخص الحكم باشد. دوم: يجب إكرام العلماء المستثنى منهم الفساق، علمائی که از آنها فساق استثناء شده‌اند اگر اکرامشان واجب است، این المستثنی منهم الفساق صفت برای علماء است، مگر شما قائل به مفهوم وصفید، اثبات شیء که نفی ما عدا نمی‌کند، و دلالت نمی‌کند وجوب اکرام برای طوائف دیگر ثابت نیست. لذا جمعی از محققین ادعا می‌کنند که استثناء اگر از ایجاب باشد دال بر مفهوم و انتفاء سنخ الحكم نمی‌باشد، نسبت به مستثنی و اثبات سنخ الحكم برای آن جمله ساکت است و مولا بیانی ندارد.

عرض می‌کنیم این بیان که چه بسا دلیل کلام شهید صدر هم همین باشد تمام نیست و به نظر ما حق این است که جمله استثنائیه از ایجاب هم دال بر مفهوم و انتفاء سنخ الحكم است برای مستثنی.

جلسه چهارصد و هفتاد و پنجم (۱۳) سه‌شنبه - ۹۵/۷/۲۷ - ۱۴۳۸/۱/۱۶

بررسی مفهوم در قسم دوم استثناء

در استثناء از ایجاب تصور اینکه متکلم با این استثناء در صدد اخراج مستثنی است از موضوع که یک مفهوم اسمی است و استثناء به لحاظ حکم نیست در نتیجه این قید جزء الموضوع است و هر موضوعی اگر منتفی شد شخص الحكم منتفی می‌شود غلط است زیرا اگر مستثنی قید برای موضوع باشد معنایش این است که متکلم در این جمله می‌خواهد اعلام کند که «إن الفساق ليسوا من العلماء» یعنی ادعاء و مجازاً با این جمله می‌خواهد فساق را از علماء اخراج کند و ربطی به حکم و نسبت حکمی ندارد. جمله حاوی استثناء هیچ ظهور عرفی ندارد در اخراج بعض الموضوع مجازاً و ادعاء لذا اکرم العلماء إلا الفساق مفادش این نیست که إن الفساق ليسوا من العلماء و يجب إكرام العلماء. عرف اینجا معنای مجازی و اخراج موضوعی نمی‌فهمد بلکه عرف در باب استثناء به روشنی تحلیلش این است که اخراج مستثنی از مستثنی منه به لحاظ حکم است. گویا مراد جدی متکلم این است که يجب إكرام العلماء و هذا الإكرام خرج منه الفساق. وقتی تحلیل جمله استثنائیه ایجابیه به این شکل باشد أصالة الإطلاق در حکم مستثنی منه جاری است و مفاد جمله این است که همان اکرام و سنخ آن که برای علماء ثابت بوده است این سنخ الحكم برای فساق از آنها ثابت نیست و هذا معنی المفهوم.

نتیجه: دو قسم استثناء داریم: اول: استثناء از سلب و نفی که به حکم دلالت عقلیه مبتنی بر دلالت وضعیه مفهوم دارد. دوم: استثناء از ایجاب که اخراج مستثنی است به لحاظ حکم و نسبت حکمی و بر اساس ترکیب کلام باید گفت مقصود از مستثنی منه سنخ حکم است لذا استثناء در حقیقت اخراج سنخ حکم است نسبت به مستثنی و هذا معنی المفهوم.

البته قبول داریم دلالت قسم دوم بر مفهوم اضعف از قسم اول است زیرا در قسم اول دلالت برمی‌گشت به دلالت وضعیه هر چند مع الواسطه و در قسم دوم دلالت بر اساس اطلاق و مقدمات حکمت است.

نکته: شهید صدر نکته‌ای را در کتاب مباحث دلیل لفظی ۲۴/۳ در پایان مفهوم استثناء اشاره می‌کنند که بیان آن مفید است. می‌فرمایند در کیفیت مفهوم در باب استثناء باید یک نکته دقت شود که در ضمن مثال بیان می‌کنند. دلیل می‌گوید «أكرم العلماء إلا الفساق منهم» ما می‌گوییم استثناء از ایجاب مفهوم دارد و چنین است که الفساق من العلماء یا العلماء الفساق لایجب إكرامهم بأى حصة من حصص وجوب الإكرام. گویا این دلیل مدلول التزامی‌اش این است که عنوان عالم فاسق وجوب اکرام ندارد.

حال اگر دلیل دوم وارد شد به این شکل که «إذا زارك العالم الفاسق فأكرمه»، طبعاً تعارض و تنافی است بین آن مفهوم و این منطق، می‌گوید یک بار گفتی عالم فاسق به هیچ عنوان اکرام ندارد اما دوباره می‌گویی اگر عالم فاسق به زیارت آمد اکرامش کن. احکام تعارض و مرجحات آن جاری است.

اما اگر دلیل دوم گفت اکرم الفقير الفاسق و زید هم عالم فاسق است هم فقیر فاسق اینجا بین دو دلیل تعارض نیست بلکه اجتماع امر و نهی است به تعبیر ما. زیرا مفهوم حکم را بر عنوان خاص عالم فاسق مترتب کرده است که وجوب اکرام ندارد این منافاتی ندارد با اینکه فقیر فاسق وجوب اکرام داشته باشد. پس در مقام جعل تعارضی ندارند بلکه ممکن است در مقام امتثال تراحم شود.

در اصل صور مسئله با تنبیه اول که نسیان جزء و شرط بود فرقی ندارند، به این بیان که چنانکه در بحث نسیان جزء گفتیم اگر انسان با چنین مسأله‌ای برخورد کرد، ابتدا باید به دلیل جزء و دلیل مأموریه مراجعه کند:

صورت اول گاهی دلیل جزء و دلیل مأموریه مطلق است، دلیل جزء می‌گوید «**تشهد فی الصلاة**» چه معذور باشی یا نباشی تشهد دخیل در غرض مولا است و باید اتیان شود، «**قم الصلاة**» هم اطلاق دارد و می‌گوید چه تشهد باشد و چه نباشد نماز را اتیان کن، دو اطلاق تعارض می‌کنند اطلاق جزء می‌گوید در صورت تعذر نماز بدون تشهد فائده ندارد، اطلاق «**قم الصلاة**» می‌گوید نماز را باید اتیان کنی هر چند بدون تشهد، در تنبیه اول گفتیم اطلاق جزء بر اطلاق مأموریه مقدم است لذا بقیه واجب نیست.

صورت دوم: مأموریه اجمال دارد و دلیل جزء اطلاق دارد، اینجا هم مثل صورت اول می‌شود، تشهد دخیل در غرض مولا است چه با تعذر و چه بدون تعذر و در هر صورت بدون تشهد غرض مولا اتیان نمی‌شود لذا بقیه واجب نیست.

صورت سوم: هر دو دلیل اجمال داشته باشد اینجا باید به اصول عملی مراجعه کنیم، ما در تنبیه اول گفتیم مقتضای اصول عملی عدم وجوب بقیه اجزاء است.

صورت چهارم: دلیل مأموریه اطلاق داشته باشد، که نتیجه‌اش این می‌شود که بقیه اجزاء را بیاور.

اگر دقیقاً حکم تعذر جزء مثل نسیان جزء است چرا تنبیه سوم را جداگانه مطرح کردید؟ ذیل تنبیه اول تعذر جزء را بیان می‌کردید و می‌گفتید حکمش همانند نسیان است. نسبت به تعذر جزء اگر ادله اجمال داشت که در نسیان گفتیم اصل برائت جاری است و بقیه اجزاء لازم نیست اتیان شود اما در تعذر جزء برخی از اصولیین دو دلیل اقامه کرده‌اند که اگر جزئی متعذر شد اتیان بقیه اجزاء واجب است. بررسی این دو دلیل مهم است که در فقه در چندین مورد ثمره دارد.

دلیل اول: تمسک کرده‌اند به استصحاب بقاء وجوب که توضیح خواهد آمد که این استصحاب به چند بیان مطرح شده است، گفته‌اند اصل برائت محکوم استصحاب است، شما به حکم اصل برائت می‌گویید بقیه اجزاء واجب نیست ولی استصحاب وجوب می‌گوید بقیه اجزاء واجب است و باید اتیان شود و استصحاب حاکم بر اصل برائت است.

دلیل دوم: قاعده میسور است که توضیح خواهیم داد و می‌گویند این قاعده اقتضاء می‌کند که اگر جزئی متعذر شد باید بقیه اجزاء اتیان شود و این قاعده متخذ از روایات است و این قاعده هم بر استصحاب و هم برائت مقدم است چون اماره شرعی است. لذا هدف تنبیه سوم بررسی این مطلب است که آیا در تعذر جزء به حکم استصحاب یا به حکم قاعده میسور اتیان بقیه اجزاء واجب است یا نه؟

مشی منطقی این است که ابتدا از قاعده میسور شروع کنیم که اماره است و بعد استصحاب را بررسی کنیم ولی چون اصولیین ابتدا استصحاب را بررسی می‌کنند ما هم ابتدا استصحاب را بررسی می‌کنیم که آیا با تعذر جزء استصحاب می‌تواند وجوب سایر اجزاء را ثابت کند یا نه؟

برای بیان این استصحاب وجوه مختلفی مطرح شده است، چند بیان مطرح کرده‌اند که خواهد آمد.